



آن مرحوم؛ آن شهید!



سوسن شریعتی

● علی شریعتی، با نام علی مزینانی، در سرحاکه ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ در بندر سائتهامپتون در انگلستان درگذشت. خبر مرگش در ۴۳سالگی و یک ماه پس از خروجش از ایران از همان لحظات اول، زمرمه‌های تلفنی را تبدیل به پی‌چپه‌هایی در سطح شهرها و فریادها و مشت‌هایی گره کرده در محیط‌های دانشجویی و محافل سیاسی کرد. دانی کل -ماموران اداره ساواک- همه جا هست و از همه گوشه و کنار و پنهان و آشکار شهر خبر می‌آورد؛ سلف‌سرویس دانشکده فنی، دانشکده حقوق، دانشکده علوم پزشکی دانشگاه تهران، زندان اوین، زندان قصر، دانشگاه ملی، دانشکده بابل‌... طی گزارش‌های داناتی کل از همان ساعات آغازین پخش خبر (۳۰-۳۱ خرداد) برخی از دانشجویان با دادن شعرهایی چون «رود بر شهید علی شریعتی»، «اتحاد، مبارزه، پیروزی»، «دشمنت را می‌کشیم، قانتلت را می‌کشیم»... با شکستن شیشه‌های دانشگاه مراتب اعتراض خود را به مرگ مشکوک شریعتی اعلام می‌کنند. دانشکده‌های علم و صنعت، مراکز آموزشی سازمان کرج، دانشگاه آریامهر و دانشسرای فنی بابل از جمله دانشگاه‌های سوگوکار بودند. در ۳۱ خرداد ۱۳۵۶، در مراسم چهلم ختم پدر یکی از روحانیون در مسجد ارگ تهران خبر مرگ شریعتی سراسری می‌شود و مسجد را به تشنج می‌کشاند. بر همگان روشن است بی هیچ تردیدی «شریعتی را کشته‌اند». بر سر شهیدپوودن یا مرحوم‌شدن شریعتی هنوز در این تاریخ دعوایی به پا نشده است. در محافل مذهبی سنتی، در بازار و در میان جریانات سیاسی اپوزیسیون واکنش‌ها از همین جنس است: اعتراض، خشم و ناآواری.

نظام شاهنشاهی که تازه از بیستم خرداد از خروج شریعتی با نام علی مزینانی آگاه شده و رد پای او را در انگلستان یافته بود، از ابعاد گسترده پخش خبر مرگ شریعتی به وحشت می‌افتد و می‌کوشد این فضا را مدیریت کند. چه کند؟ مجوز مراسم بدهد یا ندهد؟ در مسجد باشد یا در دانشگاه؟ در تهران یا مشهد؟ در خانه‌ها یا در خیابان‌ها...! برگزاری مراسم را به دوستانش بسپارد یا به خانواده، به دانشگامیان یا به فعالان سیاسی و... . شریعتی را اسناد تصفی‌شده دانشگاه و زندانی سیاسی همین یک سال پیش بنامد یا متفکر بزرگ اسلام و محق...؟! نهایتا تصمیم می‌شود این:

«محترماً به استحضار می‌رساند: روز ۴۱/۲۵۳۶/۲۱ ابلاغ شد که در اجرای اوامر جهان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر به جناب آقای نخست‌وزیر مقرر است، از نامبرده بالا که در لندن فوت شده تجلیل و قسمت‌هایی از نوشته‌هایش که در گذشته علیه خود نوشته در فرج‌بند درج گردد. در اجرای اوامر صادره در جلسه‌ای با حضور آقایان نیکخواه و امیر طاهری بررسی‌های لازم و معمول و اقداماتی به شرح زیر به عمل آمد:

۱-قرار شد از طریق نخست‌وزیری ترتیبی اتخاذ گردد که دانشگاه فردوسی مشهد روز ۲۲/۴/۳۶ به انگیزه اینکه شریعتی استاد آن دانشگاه بوده آگهی مجلس یادبود و ترحیم او را در فرج‌بند منعکس نمایند.

۲-روزنامه کیهان ضمن انعکاس خبر کوتاهی درباره چگونگی فوت مشائربه، بیوگرافی مشروح او را که قبلا توسط ساواک تهیه شده به چاپ رساند.
۳-روزنامه کیهان مقاله دیگری را تحت عنوان افکار و عقاید شریعتی درباره مسائل ملی و مذهبی که آن هم توسط نماینده ساواک تدوین و تنظیم شده چاپ نمود.
۴-روزنامه اطلاعات نیز خبر درگذشت و شرح زندگی شریعتی را به‌صورتی که تا حدودی از نظر مطالب انشائی و سبک با نوشته کیهان متفاوت است، در تاریخ ۲۲/۴/۳۶ منتشر سازد.» (با امضای عطارپور-شریعتی به روایت استاد ساواک-جلد سوم- مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

محمول این دستورالعمل می‌شود دو مطلب در دو شماره روزنامه کیهان در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۵۶ و دوم تیر ۱۳۵۶:

«دکتر شریعتی متفکر بزرگ و اسلام‌شناس محقق از مدتی قبل از ناراحتی چشم و بیماری قلبی در رنج بود و برای معالجه به اروپا رقت و سرانجام در تاریخ ۲۲/۴/۳۶ بر اثر اثرین حمله قلبی جهان را بدرود گفت.» (کیهان ۳۱ خرداد ۱۳۵۶)
روزنامه کیهان در دوم تیر نیز ویژه‌نامه‌ای را به شریعتی اختصاص می‌دهد تا بنا بر توصیه عطاپور، رئیس اداره یکم عملیات و بررسی ساواک «مقاله دیگری را تحت عنوان افکار و عقاید شریعتی درباره مسائل ملی و مذهبی که آن هم توسط نماینده ساواک تدوین و تنظیم شده» چاپ کرده باشد. نام این یادداشت این است: «دکتر شریعتی؛ بسفری طولانی که مقصد آن بازگشت به خویش بود» و در آن از شریعتی ناسیونالیست، ایران‌دوست، ضدغرب‌گرایی و ضدمارکسیست تجلیل می‌کند.

ادامه در صفحه ۱۵

politics@sharghdaily.ir

سیاست



بررسی اندیشه دکتر علی شریعتی در گفت‌وگو با داوود فیرحی

شریعتی؛ متفکر دوران گذار

حسین جلالی: سال‌ها از درگذشت علی شریعتی می‌گذرد. هر سال به بهانه درگذشت او بسیاری دست به قلم می‌شوند و می‌نویسند. سمنبارها برگزار می‌شوند و مطبوعات پرورنده و گزارش آماده می‌کنند. در این سال‌ها به فراخور نیازهای زمانه، وجهی از شریعتی مورد توجه قرار گرفته است. حالا در خرداد سال ۹۷، در دل چالش‌ها و در دوره افول عاملیت سیاسی شهروندان و به عبارت دقیق‌تر در دوره‌ای که طبقه متوسط مدرن از تجمیم خود ناتوان است، دوباره به سالگرد درگذشت روشنفکری رسیده‌ایم که هرچند زیر ضرب نقدهای جامعه پس‌انقلابی است، اما کسی نمی‌تواند منکر تاثیر او شود. سراغ «داوود فیرحی»، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران رقتیم. فیرحی تألیف‌های متعدد و شناخته‌شده‌ای دارد. یکی از پروژه‌های محوری او تمهید نظام فقهی برای دموکراسی است. او بر این باور است که برای آنکه دموکراسی در ایران، بر بستری ریشه‌دار استوار شود، باید لازمه‌های فقهی آن فراهم شود. دکتر فیرحی،

علی شریعتی را متفکر «دوره گذار» می‌داند و بسیار از نقدهایی را که به او وارد می‌شود، اقتضای «متفکر دوره گذار بودن» می‌داند و از این حیث نگاه را از آن جدا می‌کند که مهم است؛ یعنی اینکه چطور از یک نظام سلطنتی استبدادی عبور کنیم به یک نظام جدید. فرض او این بود که نظام جدید هرچه باشد، بهتر از قبلی خواهد بود اما راجح به جزئیات آن اصلا توضیح نمی‌دهد. بیوتیپایی که شریعتی می‌سازد در حد کلیات باقی می‌ماند و هیچ‌گاه طرح روشنی برای اداره آن نداشت، اصلا شریعتی فراموشی برای این کار نداشت.

آیا شما هم از منتقدان شریعتی هستید؟ یعنی کرد در چشم‌انداز بزرگ‌تر
به پروژه تجدد آسیب زد؟
نه، اصلا چنین اعتقادی ندارم. معتقدم شریعتی متفکر مربوط به دوران گذار است. متفکران دوران گذار، در دوران گذار نقش خود را ایفا می‌کنند که مهم است؛ یعنی اینکه چطور از یک نظام سلطنتی استبدادی عبور کنیم به یک نظام جدید. فرض او این بود که نظام جدید هرچه باشد، بهتر از قبلی خواهد بود اما راجح به جزئیات آن اصلا توضیح نمی‌دهد. بیوتیپایی که شریعتی می‌سازد در حد کلیات باقی می‌ماند و هیچ‌گاه طرح روشنی برای اداره آن نداشت، اصلا شریعتی فراموشی برای این کار نداشت.

پس شما با ایدئولوژیک‌کردن دین مشکلی ندارید؟
اصلا در این دوره دین ایدئولوژیک می‌شود. در دنیا گذار دین همواره ایدئولوژیک می‌شود. همه‌جای دور این‌طور است. علم هم ایدئولوژیک می‌شود. این اتفاقی بود که می‌افتاد. ما به ایدئولوژی احتیاج داشتیم. ایدئولوژی مثل دین خیلی پَت‌وپهپن و با جزئیات نیست، [بلکه] ساده، چابک و اقع‌اگر است. می‌تواند بگوید چه چیزی بد و چه چیزی خوب است، اما درباره جزئیات آن خوب نمی‌تواند توضیح دهد و این خصلت آن است.

آیا به فقه را دور می‌زنند؟
رشد شریعتی‌ها هم قابل نیستید؟ مگر اینکه تفسیری از شریعتی پیدا شود، تحت عنوان نوشریعتیسم که برخی از امکاناتی که در مرحوم شریعتی بود را برجسته کنند، مثل گرایشانی که مرحوم شریعتی به نوعی از پروتستانیسم داشت. اما این دیگر شریعتی نیست، این نوشریعتی است. یعنی کسانی هستند که با توجه به برخی از امکانات غیرانقلابی شریعتی - که اندک است - در آورد و سامانه جدیدی را درست کردند.

این امکانی که بر آن دست گذاشتید اگر در تضاد پروژه شما نباشد، با آن در تعارض نیست؟ چرا که فقه را دور می‌زنند؟

ممکن است دور بزند و ممکن است دور نزنند. فقه یک بسته یکدست نیست. فقه طیف بزرگی است؛ از یک‌طرف امثال آقای نائینی تا سیستمانی هستند و از آن طرف هم شیخ‌فضل‌الله و در معاصران هم مثلا آقای مصباح را می‌بینید. مثل دانش است، مثل شما که فلسفه را در نظر بگیرید، در آن نازیم هست، در آن افرادی مثل افلاطون، ارسطو و هکل هم هستند

تا بیاید جلوتر و متفکران دموکرات معاصر مثل رالژ را هم می‌بینید. این طیف بزرگ در فقه هم هست. این‌طور نیست که فقه یک بسته باشد که هر تفسیری از شریعتی، بلافاصله با آن، به مشکل بخورد.

آیا فقه با دانش این تساوت را ندارد که فقه بیش از دانش به متولیان خود، یعنی روحانیون، وابسته است؟

نه، دستگاه‌های دینی خیلی بزرگ‌تر از فقه است و آنجا نظام‌های اراجاع شکل می‌گیرد. دستگاه روحانیت تماما فقه نیست، بسیار بزرگ است، مجموعه سنت‌هایش هست، کلامش هست، فلسفه‌اش هست منتهای فک دانشی برای اداره جامعه بود و بعدتر خود را به مفهوم جدید «حقوق» گره زد. این بحث بیشتر به جزئیات قانون‌گذاری یا پس‌زمینه همان جزئیات کلیاتی است که در فلسفه فقهی بیشتر می‌شود. فلسفه همیشه کلی است و وارد جزئیات نمی‌شود.

آیا شما هم از منتقدان شریعتی هستید؟ یعنی کرد در چشم‌انداز بزرگ‌تر
به پروژه تجدد آسیب زد؟
نه، اصلا چنین اعتقادی ندارم. معتقدم شریعتی متفکر مربوط به دوران گذار است. متفکران دوران گذار، در دوران گذار نقش خود را ایفا می‌کنند که مهم است؛ یعنی اینکه چطور از یک نظام سلطنتی استبدادی عبور کنیم به یک نظام جدید. فرض او این بود که نظام جدید هرچه باشد، بهتر از قبلی خواهد بود اما راجح به جزئیات آن اصلا توضیح نمی‌دهد. بیوتیپایی که شریعتی می‌سازد در حد کلیات باقی می‌ماند و هیچ‌گاه طرح روشنی برای اداره آن نداشت، اصلا شریعتی فراموشی برای این کار نداشت.

پس شما با ایدئولوژیک‌کردن دین مشکلی ندارید؟
اصلا در این دوره دین ایدئولوژیک می‌شود. در دنیا گذار دین همواره ایدئولوژیک می‌شود. همه‌جای دور این‌طور است. علم هم ایدئولوژیک می‌شود. این اتفاقی بود که می‌افتاد. ما به ایدئولوژی احتیاج داشتیم. ایدئولوژی مثل دین خیلی پَت‌وپهپن و با جزئیات نیست، [بلکه] ساده، چابک و اقع‌اگر است. می‌تواند بگوید چه چیزی بد و چه چیزی خوب است، اما درباره جزئیات آن خوب نمی‌تواند توضیح دهد و این خصلت آن است.

آیا به فقه را دور می‌زنند؟
رشد شریعتی‌ها هم قابل نیستید؟ مگر اینکه تفسیری از شریعتی پیدا شود، تحت عنوان نوشریعتیسم که برخی از امکاناتی که در مرحوم شریعتی بود را برجسته کنند، مثل گرایشانی که مرحوم شریعتی به نوعی از پروتستانیسم داشت. اما این دیگر شریعتی نیست، این نوشریعتی است. یعنی کسانی هستند که با توجه به برخی از امکانات غیرانقلابی شریعتی - که اندک است - در آورد و سامانه جدیدی را درست کردند.

این امکانی که بر آن دست گذاشتید اگر در تضاد پروژه شما نباشد، با آن در تعارض نیست؟ چرا که فقه را دور می‌زنند؟
ممکن است دور بزند و ممکن است دور نزنند. فقه یک بسته یکدست نیست. فقه طیف بزرگی است؛ از یک‌طرف امثال آقای نائینی تا سیستماتی هستند و از آن طرف هم شیخ‌فضل‌الله و در معاصران هم مثلا آقای مصباح را می‌بینید. مثل دانش است، مثل شما که فلسفه را در نظر بگیرید، در آن نازیم هست، در آن افرادی مثل افلاطون، ارسطو و هکل هم هستند تا بیاید جلوتر و متفکران دموکرات معاصر مثل رالژ را هم می‌بینید. این طیف بزرگ در فقه هم هست. این‌طور نیست که فقه یک بسته باشد که هر تفسیری از شریعتی، بلافاصله با آن، به مشکل بخورد.

آیا فقه با دانش این تساوت را ندارد که فقه بیش از دانش به متولیان خود، یعنی روحانیون، وابسته است؟

نه، دستگاه‌های دینی خیلی بزرگ‌تر از فقه است و آنجا نظام‌های اراجاع شکل می‌گیرد. دستگاه روحانیت تماما فقه نیست، بسیار بزرگ است، مجموعه سنت‌هایش هست، کلامش هست، فلسفه‌اش هست منتهای فک دانشی برای اداره جامعه بود و بعدتر خود را به مفهوم جدید «حقوق» گره زد. این بحث بیشتر به جزئیات قانون‌گذاری یا پس‌زمینه همان جزئیات کلیاتی برمی‌آید؛ چراکه خانواده ارتباطی بیشتر جنبه تکنیکی دارد؛ یعنی مدتی جامعه را مستقیم اداره می‌کردند و الان هم که قانون موضوعه پیدا شده است، معمولا فقه پس‌زمینه این قانون موضوعه را به‌وجود می‌آورد. مبنای قانون موضوعه را تamin می‌کند. واژه Prudence یعنی آنچه که قانون موضوعه با تکیه بر آنها نوشته می‌شود. بنابراین تفسیرهای نوشریعتی ممکن است با برخی گرایش‌های فقهی فاصله بیشتر و با برخی فاصله کمتری داشته باشد.

در هر صورت اگر نوشریعتیسم به سمت دموکراسی حرکت کند، آن‌گاه با جریان‌های فقهی که با دموکراسی همدل هستند، همسو می‌شوند. هرچند ممکن است از خاصه‌گاه‌های متفاوتی آمده باشند. یک نوع نوشریعتیسم یا شریعتیانسم می‌توانند برای امروز اهمیت داشته باشند. اما هنوز نمایندگان خودشان را پیدا نکرده‌اند

بالاتره نسلی وجود دارد که با شریعتی سمپاتی دارند. کسانی هستند که شریعتی را دیده‌اند و وقتی برای او بزرگداشت می‌گذارند، آنها می‌آیند؛ اما اینکه بعد از ۴۰ سال چطور می‌توان شریعتی را توضیح داد، هنوز توضیح‌گر روشنی ندارد.

خانواده‌اش نیز نمی‌توانند این‌کار را بکنند؛ چون خانواده میراث‌دار کلیت شریعتی هستند و نمی‌توانند شریعتی و نوشریعتی کنند. چنین چیزی در خانواده‌اش امکان ندارد. خانواده غلقه بی‌واسطه دارد و نمی‌تواند قسمتی از او را نادیده بگیرد. تفسیر حذف و اضافه می‌کند، foreground و background کردن است. به تعبیر عرب‌ها «تغلیب» و «تغلیظ» است؛ یعنی چیزهایی باید غایب شوند و اموری باید غلیظ شوند تا بشود تفسیر. این کار باید انجام شود و از عهده خانواده بر نمی‌آید؛ چراکه خانواده ارتباطی عاطفی دارد. شریعتی مفسر می‌خواهد، همچنان که مارکس مفسر پیدا کرد. الان شما به اندیشه‌های امام نگاه می‌کنید، تفسیرهای متفاوت- در قالب اصلاحات - نمایندگان خود را پیدا می‌کنند. این دیگر امام نیست. شما آقای خاتمی و آقای منتظری را ببینید که تفسیرهای دموکراتیک را می‌آورند و آن طرف هم آقای مصباح و آقای مؤمن را نگاه کنید یا جوان‌ترهایی که تفسیر دیگری می‌کنند؛ مثل آقای پارسا و دوستان دیگر. این یعنی تفسیر.

چنین اتفاقی درباره شریعتی هنوز نیفتاده است. **آین اوآخر آقای دکتر کاشی روزنه درخورتوجهی در نسبت با شریعتی باز کردند.**
ایشان می‌گویند ما نه به محتوای شریعتی بلکه به فرم آن نازمندیم. به معنای آنکه بتوانند با این فرم «خبر عمومی» و «امر سیاسی» را احیا کنند. بحث شما بیشتر ناظر بر «فرم» شریعتی است یا محتوای آن؟
در هر کار آقای کاشی دیدم، این است که ایشان نگران افول روشنفکر در جامعه است. روشنفکری درحال حاضر مرجعیت ندارد. روشنفکری که به جامعه تلنگر بزند که درباره بعضی از مسائل حساس باشد، موضع بگیرند، بحث کنند، حرکت ایجاد کنند و... وجود ندارد.

هرچند ممکن است جوهر آنها متفاوت باشد. در هر صورت خود شریعتی متفکر دوره گذار است اما یک نوع نوشریعتیسم یا شریعتیانسم - مثل نومارکسیسم یا مارکسیانیسم - و اینها هستند که می‌توانند برای امروز اهمیت داشته باشند. اما هنوز نمایندگان خودشان را پیدا نکرده‌اند. ما در جامعه می‌گردیم تا پیدا کنیم که چه کسی نوشریعتیست یا شریعتیانست است - یعنی برخی واه‌های شریعتی را گرفته و بسط داده است - هنوز بالفعل نماینده‌ای جدی سراغ نداریم که به او اراجاع دهند. شما سراغ دارید؟

وقتی می‌گویند نماینده جدی، منظورتان در حوزه عمومی است یا در ساحت دانشگاهی و علمی؟
[یعنی] مفسر شریعتی باشد با توجه به شرایط جدید. من یکی، دو سمنیار دیدم که در آن برخی استادان تلاش کردند این کار را انجام دهند. اما امروزه کسی که چنین برجسیی داشته باشد را نمی‌شناسیم. در مجموع هنوز پرنگ نشده‌اند فرد یا افرادی که بتوانیم به‌عنوان نمایندگان نوشریعتیسم بشناسیم.

آقای دکتر، اصلا تقاضای چنین چیزی در جامعه وجود دارد؟ یعنی اصلا بستر اجتماعی برای چیزی به نام نوشریعتی وجود دارد؟
یادم هست وقتی برای آقای شریعتی در دانشکده علوم اجتماعی، بزرگداشت برگزار شد، سالن پر و نشانه‌هایی از علاقه به بازگشت به شریعتی بود.

شاید این استقبال حاصل مهمانان آن نشست بوده باشد.
شاید قسمتی از آن، اما خود موضوع هم مهم است.

پس به نظر شما هنوز هم شریعتی مخاطب دارد؟
بله، هنوز هم مخاطب دارد؛ اما مفسر ندارد.

بالاتره نسلی وجود دارد که با شریعتی سمپاتی دارند. کسانی هستند که شریعتی را دیده‌اند و وقتی برای او بزرگداشت می‌گذارند، آنها می‌آیند؛ اما اینکه بعد از ۴۰ سال چطور می‌توان شریعتی را توضیح داد، هنوز توضیح‌گر روشنی ندارد. خانواده‌اش نیز نمی‌توانند این‌کار را بکنند؛ چون خانواده میراث‌دار کلیت شریعتی هستند و نمی‌توانند شریعتی و نوشریعتی کنند. چنین چیزی در خانواده‌اش امکان ندارد. خانواده غلقه بی‌واسطه دارد و نمی‌تواند قسمتی از او را نادیده بگیرد. تفسیر حذف و اضافه می‌کند، foreground و background کردن است. به تعبیر عرب‌ها «تغلیب» و «تغلیظ» است؛ یعنی چیزهایی باید غایب شوند و اموری باید غلیظ شوند تا بشود تفسیر. این کار باید انجام شود و از عهده خانواده ارتباطی عاطفی دارد. شریعتی مفسر می‌خواهد، همچنان که مارکس مفسر پیدا کرد. الان شما به اندیشه‌های امام نگاه می‌کنید، تفسیرهای متفاوت- در قالب اصلاحات - نمایندگان خود را پیدا می‌کنند. این همان تفسیر است.

نگاه

بازگشت به خود



مینو مرتاضی

● مهم‌ترین مفهومی که ۵۰ سال پیش برای اولین‌بار از دکتر شریعتی و در عنوان نوجوانی شنیدیم و تاکنون راهیم نکرده است، مفهوم «خود» بود. واژه «خود» مانند جادویی بود که وقتی در کنار هر چیزی می‌نشست دنیایی شگرف و پر رمز و راز می‌ساخت که رهایی از آنها ممکن نبود. بازگشت به خود؛ بازگشت به خویشتن خود، بازسازی خود، خودباوری و خودشنفتگی. در آشفته‌بازار سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، زنان با جامعه‌ای که شاه به‌زعم خودش و به ضرب اصلاحات انقلابی ششم بهمنش سعی داشت سکولار و مدرن و آزاد به نظر برسد، مواجه بودند. هر زنی ظاهرا آزاد بود سبک زندگی «خود»ش را سنتی و چادری یا مدرن و بی‌چادر انتخاب کند. زن دانشجوی مدرن باشد یا زن بی‌سواد سنتی کارگر کارخانه. زن خانه‌دار شیک و آلامد ارباب باشد و مستخدم. راننده، خیاط و باغبان مخصوص داشته باشد یا «خود»ش کارمند حقوق‌بگیر دولت باشد و مینی‌ژوپ بپوشد یا ماکسی. سوار دوچرخه شود یا سوار مینی‌مانیر یا هیچ‌کدام. ترانه‌های انگلیسی و بت‌های زمان مثل تام جوزن و بیتل‌ها را گوش کند و یا فرهاد و فریدون فروغی. هیپی باشد و گردنبندهای خرمهره با شلوار و پیرهن‌های شیک رنگی بپوشد یا مثل خانم‌های متخصص خانه‌دار با موهای آلاکارسون «خود»ش را با طلا و جواهر بیاراید. اما در همه حال زن سنتی و زن مدرن شهری متفق‌القول بودند که بهتر است لاغر نباشند تا هر نوع لباسی را بتوانند بپوشند. تا از جامعه «خود» طرد نشوند. تا مثل زنان چاق فیلمفارسی‌های دوران، لکنه به نظر نرسند. زنان در رابطه با امر سیاسی با «خود»های سهل، آسان، در دسترس و دم دستی مواجهه بودند و آزادی در این خلاصه می‌شد. برهما هر سبکی را که می‌خواستی بردار و «خود»ت باش! همان چیزی که کانال‌های ماهواره‌ای در تونل زمان به‌طور نوستالژیک مطرح می‌کنند و آه می‌کشند. در برابر این سطح دم‌دستی از آزادی‌های نمایشی از سبک زندگی، مدل‌های دیگری از «خود» و نحوه نگاه به «خود» و تفکر درباره «خود» در گوشه و کنار جامعه براساس نوگرایی نقل‌اند که فرصت مطرح‌شدن پیدا کردند. شغرائی نو مثل نیما و شاملو و فروق و... و نویسندگانی مثل جلال آل‌احمد و صمد بهرنگی که در اشعار و نوشته‌هایشان مستقیما «خود» مخاطب را نشانه می‌گرفتند و خطاب قرار می‌دادند یا برادران مفید که نوعی «خود» ستم‌کشیده و درعین‌حال فرصت‌طلب جمعی در تاریخ ایران را در تله‌ناترنت شهر ضمه‌شان به تصویر می‌کشیدند. پیش از این هم گفته‌ام فصل مشترک نوگرایی دولتی و نوگرایی انتقادی ملتی، «ننو»جویی بود. حسینیه ارشاد هم برخاسته از تمایل نوجوانانه جمعی از مبارزان نهضت مقاومت بود که با سرمایه شخصی ساخته شد. حسینیه ارشاد جایی بود که می‌توانستگ در آن با تفاوت‌ مشخص «خود» انسان انتخاباتی‌مدرن با «فطرت» مفکف انسان در سنت آشنا شوی. می‌توانستی با «خود»ی که تاکنون می‌شناختی بیگانه شوی و به جست‌وجوی «خود»ی برایی که به جای خودخوری و غذاب وجدان در قبال نوشدن سعی داشت «خود» را از سه زندان تاریخ، طبیعت و جامعه برهاند. برای من و بسیاری از زبان‌ و د‌ختران جوانی که آن سال‌ها به حسینیه ارشاد می‌آمدند، خیلی سریع مبنای پوشالی نوگرایی دولتی فروریخت. نه‌تنها فروریخت بلکه دشمنش شدیم. از طرفی قفک بظ تلنگر، یک جمله در کتاب پدر و مادر ما متهمیم با شیعه صفوی و شیعه علوی کافی بود تا از نگاه سنتی فاصله بگیریم و تقدش کنیم. بعد از پایان کلاس یا سخنرانی شریعتی محسوس‌ترین احساسم این بود که از انسان بودن فاصله‌ای به اندازه فاصله ماه من تا ماه گردون دارم. از «خود»م بدم می‌آمد. از این سشوری که من را به خوردن، خوابیدن و زنده‌ماندن وامی‌داشت، عصیان می‌بودم. اینها را زندگی نمی‌دانستم که بالاخره نسل زندگی دیگری بودم. این شریعتی بود که بالاخره نسل دین‌مدار دهه ۴۰، ۵۰ را مفهوم «خود» و با مدل زندگی از نوع دیگر آشنا کرد. شریعتی برای ما از «حق متفاوت بودن»، سخن گفت. از اینکه می‌توایی خودت باشی و خودت، خودت را بسازی. نه «سنت» نه «نو» هیچ‌کدام تا «خود» نخواهی. نمی‌تواند آزادت کنن! اذهان ساده و جوان ما می‌انداخت که به صرف پذیرش حق متفاوت بودن نه‌تنها انگیزه برای بازسازی خویش همان‌طور که «خود» می‌خواستیم، ممکن و میسر می‌شد که به غلط می‌پنداشتیم این «خودسازی» را نهایتا ما را به کارگزاران و عاملان نوگرایی و نوسازی جامعه تبدیل خواهد کرد؛ زیرا «خود» را در قالب انسان خودآگاه عامل و کارگزار رستاخیزی دیدیم. «خود» در انسان کارگزار رستاخیز، شکاک، برانگیزنده و شجاع که با ایستادن بر مفهوم «حق متفاوت بودن» بی‌واسطه با «خود» و خدای خود ارتباط برقرار می‌کند و ققتوس‌وار از دل خاکستر خویش زاده می‌شود و آن‌گاه با مواجهه مستقیم با جهان دریاخته، قادر خواهد شد که فردیت خود را به‌عنوان سوززه و شناسا در جهان محقق کند و به‌آن اعتماد کند. در پرتو همین اعتماد به «خود» احیا شده است که باری شکافتن پوسته‌های ضمیمه آبا و اجدادی را پیدا می‌کند. شریعتی معلم انقلاب می‌شود.

● مهم‌ترین مفهومی که ۵۰ سال پیش برای اولین‌بار از دکتر شریعتی و در عنوان نوجوانی شنیدیم و تاکنون راهیم نکرده است، مفهوم «خود» بود. واژه «خود» مانند جادویی بود که وقتی در کنار هر چیزی می‌نشست دنیایی شگرف و پر رمز و راز می‌ساخت که رهایی از آنها ممکن نبود. بازگشت به خود؛ بازگشت به خویشتن خود، بازسازی خود، خودباوری و خودشنفتگی. در آشفته‌بازار سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، زنان با جامعه‌ای که شاه به‌زعم خودش و به ضرب اصلاحات انقلابی ششم بهمنش سعی داشت سکولار و مدرن و آزاد به نظر برسد، مواجه بودند. هر زنی ظاهرا آزاد بود سبک زندگی «خود»ش را سنتی و چادری یا مدرن و بی‌چادر انتخاب کند. زن دانشجوی مدرن باشد یا زن بی‌سواد سنتی کارگر کارخانه. زن خانه‌دار شیک و آلامد ارباب باشد و مستخدم. راننده، خیاط و باغبان مخصوص داشته باشد یا «خود»ش کارمند حقوق‌بگیر دولت باشد و مینی‌ژوپ بپوشد یا ماکسی. سوار دوچرخه شود یا سوار مینی‌مانیر یا هیچ‌کدام. ترانه‌های انگلیسی و بت‌های زمان مثل تام جوزن و بیتل‌ها را گوش کند و یا فرهاد و فریدون فروغی. هیپی باشد و گردنبندهای خرمهره با شلوار و پیرهن‌های شیک رنگی بپوشد یا مثل خانم‌های متخصص خانه‌دار با موهای آلاکارسون «خود»ش را با طلا و جواهر بیاراید. اما در همه حال زن سنتی و زن مدرن شهری متفق‌القول بودند که بهتر است لاغر نباشند تا هر نوع لباسی را بتوانند بپوشند. تا از جامعه «خود» طرد نشوند. تا مثل زنان چاق فیلمفارسی‌های دوران، لکنه به نظر نرسند. زنان در رابطه با امر سیاسی با «خود»های سهل، آسان، در دسترس و دم دستی مواجهه بودند و آزادی در این خلاصه می‌شد. برهما هر سبکی را که می‌خواستی بردار و «خود»ت باش! همان چیزی که کانال‌های ماهواره‌ای در تونل زمان به‌طور نوستالژیک مطرح می‌کنند و آه می‌کشند. در برابر این سطح دم‌دستی از آزادی‌های نمایشی از سبک زندگی، مدل‌های دیگری از «خود» و نحوه نگاه به «خود» و تفکر درباره «خود» در گوشه و کنار جامعه براساس نوگرایی نقل‌اند که فرصت مطرح‌شدن پیدا کردند. شغرائی نو مثل نیما و شاملو و فروق و... و نویسندگانی مثل جلال آل‌احمد و صمد بهرنگی که در اشعار و نوشته‌هایشان مستقیما «خود» مخاطب را نشانه می‌گرفتند و خطاب قرار می‌دادند یا برادران مفید که نوعی «خود» ستم‌کشیده و درعین‌حال فرصت‌طلب جمعی در تاریخ ایران را در تله‌ناترنت شهر ضمه‌شان به تصویر می‌کشیدند. پیش از این هم گفته‌ام فصل مشترک نوگرایی دولتی و نوگرایی انتقادی ملتی، «ننو»جویی بود. حسینیه ارشاد هم برخاسته از تمایل نوجوانانه جمعی از مبارزان نهضت مقاومت بود که با سرمایه شخصی ساخته شد. حسینیه ارشاد جایی بود که می‌توانستگ در آن با تفاوت‌ مشخص «خود» انسان انتخاباتی‌مدرن با «فطرت» مفکف انسان در سنت آشنا شوی. می‌توانستی با «خود»ی که تاکنون می‌شناختی بیگانه شوی و به جست‌وجوی «خود»ی برایی که به جای خودخوری و غذاب وجدان در قبال نوشدن سعی داشت «خود» را از سه زندان تاریخ، طبیعت و جامعه برهاند. برای من و بسیاری از زبان‌ و د‌ختران جوانی که آن سال‌ها به حسینیه ارشاد می‌آمدند، خیلی سریع مبنای پوشالی نوگرایی دولتی فروریخت. نه‌تنها فروریخت بلکه دشمنش شدیم. از طرفی قفک بظ تلنگر، یک جمله در کتاب پدر و مادر ما متهمیم با شیعه صفوی و شیعه علوی کافی بود تا از نگاه سنتی فاصله بگیریم و تقدش کنیم. بعد از پایان کلاس یا سخنرانی شریعتی محسوس‌ترین احساسم این بود که از انسان بودن فاصله‌ای به اندازه فاصله ماه من تا ماه گردون دارم. از «خود»م بدم می‌آمد. از این سشوری که من را به خوردن، خوابیدن و زنده‌ماندن وامی‌داشت، عصیان می‌بودم. اینها را زندگی نمی‌دانستم که بالاخره نسل زندگی دیگری بودم. این شریعتی بود که بالاخره نسل دین‌مدار دهه ۴۰، ۵۰ را مفهوم «خود» و با مدل زندگی از نوع دیگر آشنا کرد. شریعتی برای ما از «حق متفاوت بودن»، سخن گفت. از اینکه می‌توایی خودت باشی و خودت، خودت را بسازی. نه «سنت» نه «نو» هیچ‌کدام تا «خود» نخواهی. نمی‌تواند آزادت کنن! اذهان ساده و جوان ما می‌انداخت که به صرف پذیرش حق متفاوت بودن نه‌تنها انگیزه برای بازسازی خویش همان‌طور که «خود» می‌خواستیم، ممکن و میسر می‌شد که به غلط می‌پنداشتیم این «خودسازی» را نهایتا ما را به کارگزاران و عاملان نوگرایی و نوسازی جامعه تبدیل خواهد کرد؛ زیرا «خود» را در قالب انسان خودآگاه عامل و کارگزار رستاخیزی دیدیم. «خود» در انسان کارگزار رستاخیز، شکاک، برانگیزنده و شجاع که با ایستادن بر مفهوم «حق متفاوت بودن» بی‌واسطه با «خود» و خدای خود ارتباط برقرار می‌کند و ققتوس‌وار از دل خاکستر خویش زاده می‌شود و آن‌گاه با مواجهه مستقیم با جهان دریاخته، قادر خواهد شد که فردیت خود را به‌عنوان سوززه و شناسا در جهان محقق کند و به‌آن اعتماد کند. در پرتو همین اعتماد به «خود» احیا شده است که باری شکافتن پوسته‌های ضمیمه آبا و اجدادی را پیدا می‌کند. شریعتی معلم انقلاب می‌شود.

● مهم‌ترین مفهومی که ۵۰ سال پیش برای اولین‌بار از دکتر شریعتی و در عنوان نوجوانی شنیدیم و تاکنون راهیم نکرده است، مفهوم «خود» بود. واژه «خود» مانند جادویی بود که وقتی در کنار هر چیزی می‌نشست دنیایی شگرف و پر رمز و راز می‌ساخت که رهایی از آنها ممکن نبود. بازگشت به خود؛ بازگشت به خویشتن خود، بازسازی خود، خودباوری و خودشنفتگی. در آشفته‌بازار سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، زنان با جامعه‌ای که شاه به‌زعم خودش و به ضرب اصلاحات انقلابی ششم بهمنش سعی داشت سکولار و مدرن و آزاد به نظر برسد، مواجه بودند. هر زنی ظاهرا آزاد بود سبک زندگی «خود»ش را سنتی و چادری یا مدرن و بی‌چادر انتخاب کند. زن دانشجوی مدرن باشد یا زن بی‌سواد سنتی کارگر کارخانه. زن خانه‌دار شیک و آلامد ارباب باشد و مستخدم. راننده، خیاط و باغبان مخصوص داشته باشد یا «خود»ش کارمند حقوق‌بگیر دولت باشد و مینی‌ژوپ بپوشد یا ماکسی. سوار دوچرخه شود یا سوار مینی‌مانیر یا هیچ‌کدام. ترانه‌های انگلیسی و بت‌های زمان مثل تام جوزن و بیتل‌ها را گوش کند و یا فرهاد و فریدون فروغی. هیپی باشد و گردنبندهای خرمهره با شلوار و پیرهن‌های شیک رنگی بپوشد یا مثل خانم‌های متخصص خانه‌دار با موهای آلاکارسون «خود»ش را با طلا و جواهر بیاراید. اما در همه حال زن سنتی و زن مدرن شهری متفق‌القول بودند که بهتر است لاغر نباشند تا هر نوع لباسی را بتوانند بپوشند. تا از جامعه «خود» طرد نشوند. تا مثل زنان چاق فیلمفارسی‌های دوران، لکنه به نظر نرسند. زنان در رابطه با امر سیاسی با «خود»های سهل، آسان، در دسترس و دم دستی مواجهه بودند و آزادی در این خلاصه می‌شد. برهما هر سبکی را که می‌خواستی بردار و «خود»ت باش! همان چیزی که کانال‌های ماهواره‌ای در تونل زمان به‌طور نوستالژیک مطرح می‌کنند و آه می‌کشند. در برابر این سطح دم‌دستی از آزادی‌های نمایشی از سبک زندگی، مدل‌های دیگری از «خود» و نحوه نگاه به «خود» و تفکر درباره «خود» در گوشه و کنار جامعه براساس نوگرایی نقل‌اند که فرصت مطرح‌شدن پیدا کردند. شغرائی نو مثل نیما و شاملو و فروق و... و نویسندگانی مثل جلال آل‌احمد و صمد بهرنگی که در اشعار و نوشته‌هایشان مستقیما «خود» مخاطب را نشانه می‌گرفتند و خطاب قرار می‌دادند یا برادران مفید که نوعی «خود» ستم‌کشیده و درعین‌حال فرصت‌طلب جمعی در تاریخ ایران را در تله‌ناترنت شهر ضمه‌شان به تصویر می‌کشیدند. پیش از این هم گفته‌ام فصل مشترک نوگرایی دولتی و نوگرایی انتقادی ملتی، «ننو»جویی بود. حسینیه ارشاد هم برخاسته از تمایل نوجوانانه جمعی از مبارزان نهضت مقاومت بود که با سرمایه شخصی ساخته شد. حسینیه ارشاد جایی بود که می‌توانستگ در آن با تفاوت‌ مشخص «خود» انسان انتخاباتی‌مدرن با «فطرت» مفکف انسان در سنت آشنا شوی. می‌توانستی با «خود»ی که تاکنون می‌شناختی بیگانه شوی و به جست‌وجوی «خود»ی برایی که به جای خودخوری و غذاب وجدان در قبال نوشدن سعی داشت «خود» را از سه زندان تاریخ، طبیعت و جامعه برهاند. برای من و بسیاری از زبان‌ و د‌ختران جوانی که آن سال‌ها به حسینیه ارشاد می‌آمدند، خیلی سریع مبنای پوشالی نوگرایی دولتی فروریخت. نه‌تنها فروریخت بلکه دشمنش شدیم. از طرفی قفک بظ تلنگر، یک جمله در کتاب پدر و مادر ما متهمیم با شیعه صفوی و شیعه علوی کافی بود تا از نگاه سنتی فاصله بگیریم و تقدش کنیم. بعد از پایان کلاس یا سخنرانی شریعتی محسوس‌ترین احساسم این بود که از انسان بودن فاصله‌ای به اندازه فاصله ماه من تا ماه گردون دارم. از «خود»م بدم می‌آمد. از این سشوری که من را به خوردن، خوابیدن و زنده‌ماندن وامی‌داشت، عصیان می‌بودم. اینها را زندگی نمی‌دانستم که بالاخره نسل زندگی دیگری بودم. این شریعتی بود که بالاخره نسل دین‌مدار دهه ۴۰، ۵۰ را مفهوم «خود» و با مدل زندگی از نوع دیگر آشنا کرد. شریعتی برای ما از «حق متفاوت بودن»، سخن گفت. از اینکه می‌توایی خودت باشی و خودت، خودت را بسازی. نه «سنت» نه «نو» هیچ‌کدام تا «خود» نخواهی. نمی‌تواند آزادت کنن! اذهان ساده و جوان ما می‌انداخت که به صرف پذیرش حق متفاوت بودن نه‌تنها انگیزه برای بازسازی خویش همان‌طور که «خود» می‌خواستیم، ممکن و میسر می‌شد که به غلط می‌پنداشتیم این «خودسازی» را نهایتا ما را به کارگزاران و عاملان نوگرایی و نوسازی جامعه تبدیل خواهد کرد؛ زیرا «خود» را در قالب انسان خودآگاه عامل و کارگزار رستاخیزی دیدیم. «خود» در انسان کارگزار رستاخیز، شکاک، برانگیزنده و شجاع که با ایستادن بر مفهوم «حق متفاوت بودن» بی‌واسطه با «خود» و خدای خود ارتباط برقرار می‌کند و ققتوس‌وار از دل خاکستر خویش زاده می‌شود و آن‌گاه با مواجهه مستقیم با جهان دریاخته، قادر خواهد شد که فردیت خود را به‌عنوان سوززه و شناسا در جهان محقق کند و به‌آن اعتماد کند. در پرتو همین اعتماد به «خود» احیا شده است که باری شکافتن پوسته‌های ضمیمه آبا و اجدادی را پیدا می‌کند. شریعتی معلم انقلاب می‌شود.

● مهم‌ترین مفهومی که ۵۰ سال پیش برای اولین‌بار از دکتر شریعتی و در عنوان نوجوانی شنیدیم و تاکنون راهیم نکرده است، مفهوم «خود» بود. واژه «خود» مانند جادویی بود که وقتی در کنار هر چیزی می‌نشست دنیایی شگرف و پر رمز و راز می‌ساخت که رهایی از آنها ممکن نبود. بازگشت به خود؛ بازگشت به خویشتن خود، بازسازی خود، خودباوری و خودشنفتگی. در آشفته‌بازار سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، زنان با جامعه‌ای که شاه به‌زعم خودش و به ضرب اصلاحات انقلابی ششم بهمنش سعی داشت سکولار و مدرن و آزاد به نظر برسد، مواجه بودند. هر زنی ظاهرا آزاد بود سبک زندگی «خود»ش را سنتی و چادری یا مدرن و بی‌چادر انتخاب کند. زن دانشجوی مدرن باشد یا زن بی‌سواد سنتی کارگر کارخانه. زن خانه‌دار شیک و آ